دوشنبه ۲۷ شهریور ۱۴۰۲
OH
شماره ۳۹۶۱
WWW.FDN.IR
FARHIKHTEGANDAILY

عاطفه صادقی، پژوهشگر حوزه زنان و خانواده در گفت‌وگو با «فرهیختگان»: (بخش دوم)

فهم غالب از الگوی سوم زن کلیشه‌ای است

سهیلا عباس‌پور
خبرنگار گروه اندیشه

زن ایرانی با وجود احساس آشوب توانست خود را روایت کند؟ برنامه‌های توسعه آیا این آشوب را دامن نزد؟

زن ایرانی در مخاصمه سنت و تجدد در جهان اندرونی و بیرونی‌اش بود؛ پرسش‌هایی شکل گرفت و او در کلیت خود تصمیم گرفت به جهان اندرونی‌اش پناه ببرد و نگاهدار خانه باشد که در اینجا خانه، استعاره‌ای از معنای وطن و تبار و همه سنت‌های رفته است. جهان بیرون از خانه اما جهان مدرن بود و چه به‌واسطه تحمیل رضاخانی و چه به‌واسطه نظریه شاهنشاهی ملی‌گرا و سوداهای فرهنگی فرح، روزبه‌روز این خانه سنتی با تهدید بیشتری مواجه می‌شد تا جایی که معنای دیواری که تفکیک‌کننده خیابان و خانه باشد نیز فروریخت و او برای محافظت از خانه‌اش چاره‌ای جز بیرون آمدن از جهان اندرونی نداشت ولی به‌واسطه قیود مذهبی و عرفی نمی‌توانست. مردان جامعه که بیرون از اندرونی بودند نیز سودای یک جامعه پاک داشتند و ایده جامعه پاک یا نظریه سیاسی، اقتصادی و فرهنگی پهلوی هم‌خوان نبود. شهید مطهری تقریری از حجاب مبتنی بر رهایی وجه و کفنین از استتار ارائه داد که به زنان در عین محجبه بودن، امکان فعالیت بیرونی می‌داد. این جواز در کنار خوانش متفکران مسلمانی چون شریعتی از زنان اسوه اسلام و تحقیر غرب‌زدگی توسط جلال و از همه مهم‌تر نظریه ولایت فقیه امام، به زنان جامعه اعتماد لازم را برای بیرون شدگی از اندرونی و فعالیت اجتماعی می‌داد. زن مسلمان با همه سرمایه یعنی خانواده و عزیزانش نه در وجهی طبقاتی بلکه همه زنان ایران به میدان آمدند و این به میدان آمدن همه زنان ویژگی خاص انقلاب اسلامی است که آن را از مشروطه متفاوت می‌کند.

بعد از پیروزی حالا زمان آن بود که انقلاب اسلامی به ایده تداوم خود بیندیشد و همزمان جنگ با عراق را داشتیم. در دفاع مقدس نیز زنان با تمام سرمایه خویش به میدان آمدند و این‌بار در وجهی متعالی‌تر و باشکوه‌تر. بعد از جنگ به دلیل بی‌نظمی ناشی از عوارض جنگ، دوباره پرسش از توسعه و پیشرفت مطرح شد و دوباره برنامه‌های توسعه روی میز آمد. مردان ایرانی گمان می‌کردند حالا که با حجاب و پوشش دینی نیمی از نیروی جامعه موفق شدند نظام پهلوی را ساقط کنند لابد می‌توانند برنامه‌های توسعه خوشه‌دار از جهان دیگر را این‌بار با چند قید نمایشی بومی‌سازی و باز هم با حجاب بانوان به ثمر برسانند. ولی مسأله این است که ذات جهان غرب بر عرفانی و به‌هم‌ریختگی جنسیت نهفته است و از آن گریزی نیست. زنان ایرانی البته همچنان مقاومت داشتند و برنامه‌های توسعه یا ایده زن ایرانی در وجه عمومی‌اش قربانی نداشت. اصلا برای ما بدون حجاب توسعه‌ای بومی حاصل نمی‌شود. اینکه سر برج ایفل، یک چادر ببندازیم و گمان کنیم این یک توسعه متناسب با ایده انقلاب اسلامی بوده کاملا اشتباه است. برنامه‌های توسعه‌ای که ما بعد از انقلاب تعریف کردیم در بهترین حالت یک دلالت تضمنی با حجاب داشت نه یک دلالت مطابقی. ضمن اینکه متغیرهای بیرونی پررقتی مانند شبکه‌ها و برنامه‌های فرهنگی بیگانه برای دلزدگی جوانان ما از حجاب لحظه‌ای قطع نمی‌شد. آن‌هم در کنار دستگاه‌های فرهنگی که اصلا به وظایف‌شان در توجیح و تبلیغ دین عمل نکرده‌اند؛ در چنین وضعیتی حقیقتا این حد التزام جوانان به پوشش و حجاب قابل افتخار است، اگرچه مطلوب نیست.

غرب که فقط برای ما پرسش از چگونگی عقب‌ماندگی نیاورد، بلکه یکی از ارمغان‌های جدی غرب برای ما که به‌رغم جذابیتش برای مردان ایرانی، تصور معنایی زن غربی است، از ورود تجار و محصلان ایرانی و شاهان قاجار به فرنگ و توصیف روشنفکران و روزنامه‌ها از آن دیار، در پس ذهن مرد ایرانی یک تصور پرتنسگی‌گونه از زن غربی شکل می‌گیرد که به‌مرور برای زن ایرانی تبدیل به رقیب می‌شود. اصلی‌ترین دغدغه زن ایرانی حفاظت از خانه‌اش است و حالا این چراغ خانه، نسبت به زن غربی احساس کم‌وفرقی دارد. در اینجاست که مظلوانگی کردن مو شبیه موی زنان غربی و لباس پوشیدن به سبک آنها متولد می‌شود. بماند که تجدد اجباری پهلوی اول چه بلایی بر سر این زن ایرانی آورد. شخصا مشغول پژوهش روی این موضوع هستم که در استفتائات مراجع مقاطع مختلف تاریخ معاصر، سؤالات زنان از ایشان چه بوده است. نکته قابل توجه این است که بخش زیادی از سؤالات ناظر به هنگام پرسش زن ایرانی برای تشبه به زن غربی یا آنگاره‌های زیبایی از فرنگ آمده است چه در لباس و چه در المان‌هایی مانند کوتاهی موی پسرانه، کاشت ناخن، مژه و... . از یک جایی به بعد این زن احساس کرده در مقابل سیل تصویر و تصوری که بر مردش تحمیل می‌شود باید همچنان آن وجه دلبری و جذابیت زنانه‌اش را حفظ کند. این تنازه فقط از حیث زیبایی است. این تصویر زن غربی در وجوه دیگر مانند تشخص اجتماعی، تشخص حقوقی، جایگاه سیاسی و روایت‌های طبع شده از او و... مداوما در حال حمله به هویت مندی زن ایرانی است. چرا در شورای دومین کنونی شهرهای جامعه ایرانی هزاران کلینیک زیبایی از کاشت ناخن تا تزریق ژل و جراحی‌های زیبایی می‌بینیم که دیگر حتی پایشان به روستاها نیز باز شده؟ وقتی زن از حیث زیبایی در جای خودش نباشد، وقتی رقیب به تصور زیبایش حمله کند و اصحاب فکر جامعه کاملا در مورد المان‌های زیبایی بی‌نظرند و از همه بدتر المان‌ها را به دیگری غربی واگذار کرده‌اند نتیجه جز این است؟

در جهان سنت، زن ایرانی نه از حیث تصویر، نه از حیث پایگاه قدرت و نه از حیث پویایی نقش، خود را در مواجهه با رقیب نمی‌بیند، ضمن اینکه المان‌های زیبایی کلاما بومی است. شما در اشعار حافظ به عنوان یک فرد وارسته و عارف می‌بینید که معشوق کوتاه‌قد را شمشاد خطاب می‌کند. معشوق بلندقامت را سرو. از دهان تنگ و ابروی کمان می‌گوید؛ حکیم نظامی گنجوی هم همین‌طور، اینها که افراد عامی نیستند همه اهل تامل و دیانت و شریعت پژوهند و این‌گونه ضمن بیان ولاترین مفاهیم عرفانی، المان‌های زیبایی را تثبیت و بازتولید می‌کنند.

اصولا وقتی یک عنصر فرهنگی در خطر است درباره‌اش ادبیات تولید شده و روایت می‌شود. پس از کشف حجاب پهلوی اول است که رسائل متنوع و مختلفی در باب تبیین و توصیف حجاب نوشته می‌شود و اصولا از زمان پهلوی به بعد است که زن ایرانی متوجه حملات بی‌رحمانه تصویری زن غربی به جایگاه مفهومی و معنایی خود می‌شود و در عین‌حال زن ایرانی به‌دلیل موقف نجابتی که در آن ایستاده به‌دلیل اجبار در بی‌حجابی امکانی برای دفاع از خود در عرصه اجتماعی نمی‌بیند. این حجم بی‌رحمی در نقض و تحقیر هویت جمعی حقیقتا در تاریخ بی‌مانند است؛ چراکه زن غربی برای توصیف و تجهیز خود ادبیات دارد، المان و معیارهای سنجش دارد، رسانه دارد، نظریه دارد و حتی مجهز به سیاست تغییر زن ایرانی و تعمد در حقنه کردن فرهنگ خود به دیگری با تحقیر و تهدید است. به همین دلیل است که طرح کردم پهلوی زن خانه‌دار ایرانی را خانه‌نشین کرد و بعدا در بیانات رهبری تفاوت این دو موقف بیان شد که بسیار از این زاویه نگاه مشترک خوشحال شدم. در تصویر و تصور معنایی زن ایرانی و زن غربی دارد که سعی کرده‌ام آن را از وجوه مختلف کنکاش کنم. در همین وضعیت است که زن ایرانی بیش از پیش به اندرونی معنایی خانه پناه می‌برد و طبیعتا در ابتدای امر برای توصیف و تبیین خود دچار لکنت می‌شود. اینجا همان جایی است که از این خاکستر رنج دوران کشیده و مظلوم و نه قربانی دوباره قنوسی به سان انقلاب اسلامی و پس از آن پیروزی در دفاع مقدس متولد می‌شود. مرحومه مریم کاظم‌زاده می‌گوید در پادگان ابوذر زمانی که پزشک می‌خواست مجروحی را به اتاق عمل ببرد تا ترکش را از مغزش خارج کند، به‌دلیل آنکه در آن شرایط ماتیوری برای چکاپ بیمار وجود نداشت، خواهران پرستار می‌خواست که ۲۸ ساعت تمام بیمار را چک کنند تا بتواند برای جراحی دست به‌کار شود و امکان نداشت که پرستاری این کار را قبول نکند و پرستاران بیمارستان پادگان ابوذر زمانی که روز و سه شب نمی‌خوابیدند و به کمک مجروحان می‌شتافتند. این وجه ایثاری که با آن همه بودجه و دستگاه فرهنگی در گمنامی است را چگونه می‌توان به کلمه گرد که حق مطلب ادا شود.

چمای رضاخانی نه فقط حجاب زن ایرانی که همه ساحات زندگی‌اش را سیاسی کرد، در حالی‌که ایدا تمایل این زن چنین نبود. شما ببینید این زن از موقعیت معشوق‌بودگی؛ «از چشم شوخ تو جان کی توان برد؟ که دایم با کمان اندر کمین است» که حافظ ترسیم می‌کند، یک دفعه پرتاب می‌شود به «بنسته‌ام که به کس دل، نبسته کس به من دل» یا «دوباره می‌سازمت وطن، اگرچه با خشت خیان خویش؛ که سیمین بهبهانی ترسیم می‌کند، یعنی به طرز بی‌رحمانه‌ای حتی لباسش سیاسی می‌شود و درعین‌حال امکانی برای کنش سیاست‌ورزانه ندارد، چون خانه‌نشینش می‌کنند! این حجم از ندیدن زن و ایژه‌سازی از او آن‌هم به اسم تجدد، تمدن و رهایی زن یک وضعیت تراژیک هویتی را شکل می‌دهد. سیاسی شدن در عین خانه‌نشینی یک موقعیت پارادوکسیکال است که بر زن ایرانی عارض می‌شود. بعد از پهلوی اول، و برداشتن اجبار اصلا این‌طور نیست که فضا بهتر شود و تازه این زن وارد دوران تحقیر می‌شود. این زن چه بخواهد و چه نخواهد سبک زندگی دینی و حجابش سیاسی است، درحالی‌که حاکمیت پهلوی او را متحجر و عقب‌مانده معرفی می‌کند و ساحتها هیچ امکانی برای کنشگری ایمانی‌اش فراهم نکرده‌اند، مگر اینکه همرنگ برنامه‌های فرهنگی فرح شود. بنابراین در شرایطی که مدرنیزاسیون پهلوی مرز میان خانه و خیابان را برداشته است باز هم چاره‌ای جز پناه بردن به خانه ندارد و این همان وضعیت آشفتگی و از جاکنده شدگی است که توصیف آن رفت. سختی این شرایط برای زنان خیلی بیشتر از مردان است، به‌راحتی می‌توانند متدین باشند، بدون اینکه تدین و تشرع در ظاهرشان نمودی داشته باشد. ولی برای زنان مسلمان وضعیت متفاوت است آن هم در جهانی که ظاهر و تصویر یعنی از هر چیز ضریب می‌گیرد. آیین‌نامه‌های کارمندی زنان در دوران پهلوی اول را ببینید. چهارچوب‌ها به‌گونه‌ای تنظیم شده که زن کارمند با وجود برهنگی سر و سبک پوشش به شیوه زنان غربی متوجه خانواده و جایگاه خود باشد و زیرکانه به‌دنبال شریعت‌زدایی است؛ یعنی تو یک زن غیرمحجبه و خانواده‌گرای محترم باش تا امکانی برای الگوبابی و تجویز پیدا کنی! پس زن کارمند را تجمیع می‌کنند که به‌رغم بی‌حجابی مورد پذیرش جامعه باشد.

زن ایرانی در این فضا هوشمندانه متوجه پروژه انفکاک زن غربی از سنت اسلامی و ایرانی و سوءاستفاده از سنت برای مشروعیت‌سازی زن غربی است، خصوصا که در جشن هنر شیراز و فضای فیلمفارسی و... کل پروژه پهلوی دوم عیان می‌شود.

بعد از انقلاب کنشگری زن ایرانی در برابر الگوهای رقیب چگونه است؟

دوره مشروطه، اولین بار زنانی را می‌بینیم که در راستای ایده‌های مشروطه مانند تقدس علم‌گرایی، آزادی و مبارزه با استبداد و استعمار در شمایل مردانه ظاهر می‌شوند و اسلحه به دست می‌گیرند و حتی زنانی مثل بی‌بی مریم بختیاری را داریم که کاملا در سنت فاخر بختیاری، کنشگری فعال و پیشرو دارند. ولی واقعیت این است که عموم زنان جامعه پنهان و برای آمدن به صحنه در شهرهای مختلف در تردیدند. اما در انقلاب اسلامی و الگویی که امام خمینی(ره) ارائه دادند همین امکان کنشگری با مولفه حجاب و حفظ میراث سنت، کاملا مساله چرایی حضور اجتماعی و سیاسی زنان را حل کرد و حتی در متن رویداد به‌شدت کنشگرانه‌ای مثل تسخیر لانه جاسوسی، ماه‌ها دختران دانشجو در کنار جوانان در سفارت سابق آمریکا فعالیت سیاسی‌ای در تراز جهانی دارند و در زبانی که خبری از ضمایر تأنیثی نیست با کمک گرفتن از واژگانی از جهان دینی مانند برادر و خواهر خطاب کردن مشکل حضور و مشارکت سیاسی مشترک را حل کردند. متاسفانه همین مولفه بعدها در سریال‌ها و فیلم‌ها تحقیر شد. چون متوجه نبودیم که در چه کانون معنایی‌ای چنین ادبیاتی شکل گرفته است. ضمن اینکه معانی انقلابی از دهه ۷۰ به بعد در حوزه‌ی سازمانی، به تفکیک در روابط انسانی منجر شد و از همین بین زن ایرانی می‌توانست به رابطه‌های سازمانی تجربه کرد. یعنی دیگر خواهر برادر نبودیم بلکه واحد خواهران و برادران و بخش زنانه و مردانه شدیم و یا باید تفکیک، آن روابط معنایی شکل‌گرفته در مناسبات انسانی نیز منقضی و حتی تسمخر شد. در آن روابط انسانی، تعهد به مسئولیت فردی، اخلاق‌گرایی بیشتری حاکم می‌کرد تا در روابط سازمانی. حالا اگر بتوانیم باید در روابط سازمانی یک حراست هم تعریف کنیم و همه امور و معانی و مسئولیت‌ها را به دستگاه‌ها و سازمان‌ها سپردیم، گمان ساده‌اندیشانه ما این بود که ساختارها و سازمان‌ها می‌توانند بر رشد و تعالی مناسبات انسانی اثر بگذارند. تعمد کردن آنها تحفظ داشته باشند و اتفاقا در همین فضاست که در اواخر دهه ۶۰ و اوایل دهه ۷۰ و همزمان با توجه و تاکید بر برنامه‌های توسعه است که اولین سازمان‌های مربوط به زنان در دولت‌ها شکل می‌گیرد.

اندیشه‌مندان ما پیش از انقلاب به مسائل زن ایرانی مسلمان توجه داشتند و ملا شهید مطهری «مساله حجاب» را می‌نویسد و مرحوم شریعتی «فاطمه فاطمه است»، را. بعد از انقلاب به طرز غریبی متمرکز می‌شویم بر المان‌های زنی که در شناخص‌های برنامه توسعه تعریف می‌شود و از تولید ادبیات درمورد چگونگی بودن و تداوم مسیر زن ایرانی غافل می‌شویم.

همان زن غربی را با چادر بر سر در رویکردی سازمانی ترجمه می‌کنیم و از اینجاست که در مقابل زن ایرانی مسلمان، شاهد تولد «زن رسمی در جمهوری اسلامی» هستیم و آن زن ایرانی مسلمان رنج‌کشیده از تقابل با زمانه و زن غربی این‌بار آنتراپتوی به نام زن رسمی در قرائت حاکمیتی پیدا می‌کند و شکاف پایگاه حاکمان به مساله زن با دیدگاه حوزه عمومی از اینجا آغاز می‌شود. درواقع از اینجا به بعد ما به صورت کلی با سه تصور معنایی از زن مواجهیم؛ یکی تصویر و تصور زن غربی، یکی تصویر و تصور زن ایرانی مسلمان و دیگری تصویر و تصور زن رسمی ارائه‌شده توسط مسئولان و پژوهشگده‌ها و ساختار سیاستگذاری کشور، این تصویر رسمی از زن چون ناظر به برنامه‌های توسعه و بدون پشتوانه نظری خاصی متولد می‌شود صورتی نمایشی دارد؛ یعنی جمهوری اسلامی هر گاه می‌خواهد بگوید من در عرصه زنان چگونه‌ام، بدون نظر به زن حوزه عمومی به زن زن نظر می‌کند. یعنی وقتی به صورت جدی در دهه ۷۰ با تلاش‌های جمعی از خانم‌ها مساله زنان در شکل سازمانی با یک سری شاخص‌های کمی مثل تعداد زنان شاغل، تعداد زنان سرپرست خانوار، تعداد مدیران زن، تعداد زنان تحصیلکرده و حتی چایی میزان طلاق به عنوان شاخصی برای بیان استقلال زنان و انعطاف قوانین مطرح شد. در کنار این شاخص‌ها ما مدام تصویری محجبه و چادری از این زن رسمی و ترجمه‌ای ارائه دادیم که همزمان دارای چندین فرزند و فعال در بخش‌های مختلف اجتماعی و استاد دانشگاه و دارای مدارج بالای علمی و جلوگوی‌های مورد توجه در گزارش‌های سازمانی است که قابل ارائه به زنان جهانی باشد. از قضا آمارها نیز مثلا تایید می‌کند جمهوری اسلامی چند درصد مدیرانش زنانند و چند درصد استاد دانشگاه خانم دارد و اتفاقا در همین شرایط است که گلایه‌های زنان حوزه عمومی شنیده نمی‌شود و اتفاقا در پاسخ به گلایه‌های آنان مدام با استناد به همان تصویر زن در حوزه رسمی به افتخارات آماری استناد داده می‌شود و این شکاف به مرور بیشتر و بیشتر می‌شود تا جایی که به تحلیل اغتشاشات سال گذشته می‌رسیم.

قبل از آن اما لازم است به شکاف زن رسمی و زن حوزه عمومی بیشتر بپردازیم. عرض شد که مسئولان ما چون میان آمار بی‌سوادی مادران شهدای دفاع مقدس با شاخص‌های برنامه‌های توسعه، منافات می‌بینند به آن هیچ جا اشاره‌ای نمی‌کنند ولی کاش مساله فقط همین‌ها نبود. سرفصل درون مطالعات زنان در دانشگاه را مطابق استانداردهای جهانی که مبتنی‌بر زن غربی است بستند و از آن طرف با چند واحد دروس اسلامی سعی داشتند اسلام‌مآبی کنند؛ این است که وقتی دیدند خروجی تولیدات دانشجویان باب میل‌شان نیست در تحصیلات تکمیلی گروه‌های مطالعات زنان تا توانستند محدودیت ایجاد کردند. از همه بدتر چون اینتا بر زن رسمی داشتند کرسی سیاستگذاری خود را به پژوهشکده زن و خانواده حوزه علمیه با مدیریتی مردانه سپردند و آن پژوهشکده نیز تمامی تکثرات فقهی و نظری در حوزه زنان را منکوب کرد به نحوی که اگر به شما بگویم آیت‌الله ملک‌زاده از فقهای انقلابی قم در همین سال جاری، در درس خارج خود بحث حصر عددی ازدواج در شیعه را طرح کرده تعجب خواهید کرد؛ چراکه اصولا قرار نیست تکثری در گفتمان فقهی و نظری انقلاب شنیده شود و شما در کنار آن پژوهشکده با آن ساختمان لاکچری در یکی از بهترین مناطق قم حتی یک آلونک در ته نیروگاه قم ندارید که جریانات مختلف و پذیرفته‌شده فقه شیعه با رویکردی متفاوت از پژوهشکده، آقای زیبایی‌نژاد توسط همین فضای رسمی برای تولید ادبیات در چهارچوب فقه و گفتمان انقلاب و رهبری حمایت شوند. البته که مساله فقط انحصار نظری و فقهی نیست. در همین هفته دولت خانم راحله امیدیان که پیش از این مجری بوده‌اند و اکنون در دولت به‌عنوان مشاور زنان فعالیت دارند صراحتا تاکید کرده‌اند که بخش‌های مختلفی که در حوزه زنان و خانواده کار می‌کنند بیش از حد پراکنده‌اند و همه می‌بایست ذیل معاونت زنان و خانواده دولت تعریف شوند؛ یعنی هم انحصار نظری و هم انحصار سازمانی و شما می‌خواهید در چنین فضایی زن حوزه عمومی‌تان به خیابان نیاید و علیه این انحصار شعار ندهد؟!

تاسف‌انگیز این است که به‌رغم آنکه نظام همه تخم‌مرغ‌هایش را در سبد همین جریان رسمی گذاشته است آنها نه تنها هیچ آورده دندان‌گیری برای نظام در حوزه زنان و خانواده نداشته‌اند که صراحتا گفته‌اند ما که گفتیم نیاز به تحصیل این حجم از دختران و زنان در دانشگاه نبوده است. این جریان رسمی در این حدود سی سال فعالیت خود حتی نتوانسته یک نظریه در حمایت از مادران شهدا، فرزندآوری و خانه‌داری بانوان و زنان ورزشکار ما که اتفاقا مسئله‌محور در آمارها به آنها مراجعه می‌کنند تولید کند؛ دیدن خط سیر زن در گفتمان امام و رهبری که بماند.

این گفتمان رسمی به طرز غریبانه‌ای همیشه مخاطب خویش را زن غربی و جهان غرب قرار می‌دهد و به همین دلیل است که بیشتر در مواجهه با جریان فمینیسم و در وجه پاسخگویی تولیداتی داشته و پژوهشگده زنان و خانواده بیشتر وجهی کلامی دارد.

گفتمان زن رسمی به‌شدت علاقه‌مند به دوگانه‌هاست و در خدمت جریان رایج مردسالار مدیریت و سیاستگذاری کشور است که اتفاقا چنین دوگانه‌هایی را شکل می‌دهد؛ دوگانه حجاب و کم حجابی، دوگانه خانه و اجتماع، دوگانه خانواده‌گرایی یا اجتماع‌گرایی، دوگانه اشتغال یا عدم اشتغال، دوگانه فرزندآوری یا فرزندنیاوری و...

گفتمان زن انقلابی مسلمان ایرانی اما همچنان دایرمدار پاسبانی از خانه و زندگی است و بر همان محور کاملا تکلیف‌مدارانه و پرنشاط در وقت خود، این دوگانه‌ها را حل می‌کند. او آگاهانه می‌داند که در رجعوم معانی مدرن و سکولار، داشتن یک سقف و پناه مومنانه و باشاط و امیدوار چقدر ارزشمند است. تولیدات فکری، هنری و فرهنگی‌اش که در این فضا داریم را نباید راست یک بار بازخوانی کنیم و ببینیم چقدر به کار این زن آمد.

بین شعارهای عرصه رسمی و واقعیت زندگی زن ایرانی با شرایط زیست امروز و آنچه که حقیقت زن ایرانی باید باشد چندگانه‌های متفاوتی شکل گرفته است، با توجه به اغتشاشات سال پیش این سه را چگونه تحلیل می‌کنید؟

چه کسی جز همین زن ایرانی می‌توانست با این وضعیت مجاری و توم در همه سال‌های تحریم، خانواده ایرانی را در یک ترازل قابل قبول نگه دارد؟ ما کجا از نقش زن خانه‌دار در شرایط تحریم تجلیل کردیم؟ گفتم که دغدغه این مرحوم عمومی، زندگی و همین موضوعات خانواگی را کنار گذاشته روزه‌سر است. در اینجاست که زمان‌هایی مانند؛ چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم»، «پاییز فصل آخر سال است»، و «سهم من» از سوی جریان نزدیک به روشنفکرگرایی ارائه می‌شود که به دلالتی معتقدم تصویری غیرهویت‌مند و ناسازگار با فهم زن مسلمان ایرانی است. و به‌رغم تلاش‌های ما، جریان اندیشه‌ای در تقریر زن انقلابی مسلمان ایرانی هم‌نظر به همان زن حوزه رسمی دارد و نهایتا با ژستی متبختر و حق به جانب برای رویکردهای متفاوتی چون همین تحلیل، پیشنهاد همکاری پروژه‌ای دارد تا بتواند ژست آزاداندیشی خود را گزارش دهد. متاسفانه هر چه پیشتر می‌گذرد این زن نسبت به میراث معنوی و معنایی که او را قدرتمند می‌سازد تهی‌تر می‌شود و این زنگ خطر است. هرگاه درباره چگونگی وضعیت زنان در جمهوری اسلامی پرسش شد، تعدادی از زنان همیشه حاضر و همیشه مسئول حوزه رسمی که از قضا همگی آغازاده و دارای نسبت‌های فامیلی با مردان صاحب‌نام هستند؛ چراکه فضای مردسالار، در مورد زنان بی‌اعتماد است و زن غربی روزبه‌روز به واسطه تبلیغات و رسانه، تصویر قدرتمندتری از خود ارائه می‌داد و در این فضاست که تصویری از زن ایرانی شکل می‌گیرد که هم حجاب دارد و هم حجاب ندارد. زیرا هم‌خواهد در اندازه تصویر زن غربی زیبا باشد و هم می‌خواهد همچنان ایرانی و متعلق به این پایگاه دینی باشد. در این فضا چه زاله و شاخص زیبایی‌ای برای زنان کشورما ارائه دادیم که پذیرفته نشد؟! البته حوزه عمومی خودش بیشتر و کنترل‌گر است. یعنی در هجوم تصویری زن غربی به واسطه ماهواره و شبکه اجتماعی و در نبود نظریه در این بخش، او خودش بر به سمت عبا و زیبایی در حجاب و شکل‌دهی به المان‌های ویژه خود می‌کند. این درد است که دختران ما گمان کنند امکانی برای رشد اجتماعی در ایران ندارند و به مهاجرت فکر کنند. می‌شد، می‌خواست هم نجابت را حفظ کند و هم در پایگاه مستنش باشد، ناگهان شکل حجابی را پیش رویش می‌بیند. زنی را می‌بینید که تلاش می‌کند به همه بگوید از لحاظ راه‌های زنانه و جنسی جذابم و هم‌زمان اهل دینم. به این شکل حجابی متولد شد که نه شرعی است و نه غربی.

تمام المان‌های زندگی روزمره که زیبایی رایج انقلابی آن را در سبک زندگی یک کاسه می‌کند و جدی نمی‌گیرد مسائل زن مسلمان ایرانی انقلابی است. این مسائل، مسائل بسیاری را از حیث نوع نگاه و شیوه زندگی رقم زده و دیگر نمی‌توان در مورد آنها از انحصار در یک رویه و تجویز سخن گفت. به‌عنوان مثال مادر ایرانی از وضعیت آموزش در مدارس دولتی ناراضی است و معتقد است چرا دانش‌آموز شمالی بدون آمدن به مدارس دولتی را بخواند که دانش‌آموز کویر و جنوب، چرا همه می‌بایست دروسی را بخوانند که صرفا به دانشگاه ختم می‌شود؟ او این نحوه سیاستگذاری را موجب کلاه رفتن سر دانش‌آموزان و والدین می‌داند؛ چراکه مدارس دولتی صرفا عرصه یک آموزش شکسته و بسته است و ابدا پرورشی در کار نیست تا صدا وسیمایی که قرار بود دانشگاه باشد و نیست. او نگران آینده فرزندانش است. درمورد ایده‌های تربیتی دچار تردید است و وقتی خانواده‌هایی را می‌بیند که فرزندان‌شان در مدارس خصوصی مذهبی و لاکچری درس می‌خوانند و مهارت‌های خاصی را آموزش می‌بینند نسبت به فرزندانش احساس ناراحتی و کمبود می‌کند و طبعا این احساس در خانواده منعکس می‌شود به همین دلیل عرض می‌کنم دغدغه‌های زن رسمی کاملا متفاوت از زن حوزه عمومی است.

در همین میدان تحصیل، که فضا برای زنان مهیا بود می‌بینیم که زنان به جمهوری اسلامی اعتماد کرده و تحصیل کردند ولی در استانی مرزی که بیشترین میزان زنان تحصیلکرده در مقطع تحصیلات تکمیلی را داریم، کمترین آمار خانم‌های شاغل در هیات علمی و بیشترین آمار خودسوزی زنان را داریم. این شکاف‌ها یا ایده زن رسمی ابدا قابل تبیین و حل شدن نیست و نکته عجیب این است که برای تداوم تصور معنایی زن رسمی داریم بیش از اندازه از ذخیره و سرمایه سنت به نفعش سوءاستفاده می‌کنیم درحالی‌که این نام‌متمزی دیگر با پوشش ترئین‌شده زن رسمی قابل کتمان نیست.

پرسش این است که تا چه زمانی می‌توانیم این اندازه بدون برنامه و آشفته از ذخیره سنت خود به نفع تداوم وضعیت فعلی استفاده کنیم و فکری برای تغییر وضعیت زنان نکنیم؟

راهکار را چگونه می‌بینید؟ به نظرتان چه امکان‌ها و ایده‌هایی برای اصلاح چنین وضعیتی داریم؟

قدم اول قطعا و حتما رسیدن به یک توصیف دقیق، رسیدن به ایده جنسیت، به گفت‌وگو آوردن اندیشه‌مندان در مورد زن در وجهی درست و عالمانه نه نمایشی و زینتی است.

قدم بعد از توصیف، محقق کردن ایده انقلاب اسلامی درباره جنسیت و زنان است؛ طوری که آن مادر شهید در کانون قدرت و تولید معنا را درک کنیم. اگر من پژوهشگر او را نمی‌بینم به دلیل کوتاهی قدم است، به دلیل حجابی است که جهان مدرن پیش چشمم نهاده و از جایی به بعد دیگر وسعت دید ندارم چراکه او آن سوی وسعت دیدم ایستاده و آن بالاست و من برای دیدنش باید در کانون تولید معنای او قرار بگیرم. دقیقا همان کاری که شهید آوینی در «روایت فتح» کرد را من باید در نسبت با مادر شهید و زنان سرزمینم انجام بدهم. البته که سخت و سنگین است. البته که زود بازده نیست، ولی ما چاره‌ای جز تمکین به این مسیر و تمکن در آن نداریم. این راه از پستوهای اندرونی جان ما آغاز می‌شود و ما چاره‌ای جز آنکه در مسیر این سفر به تهذیبی ایمانی و اقلابی در سلوک فرزندان خمینی مجهز شویم، نداریم. فقط در این طریق است که راه، خود را به ما نشان می‌دهد و الا بهتر است که نقشنیده‌های سنت را که چون گنجی به ما رسیده‌اند بی‌محابا تخریب نکنیم.

تا اینجا درخصوص نقشنیده‌های زن ایرانی صحبت کردیم، نقشنیده‌هایی که در فضای معنایی شکل گرفته‌اند. باید به امکان‌های کنشگری او در عین توجه به کثرات و الزامات بومی و فرهنگی توجه کنیم.

ایستادگی بر ایده جمهوری اسلامی بعد از چهل سال مرهون و مدیون همراهی زنان این سرزمین است. زنان سرزمین ما، در وجهی فطری همچنان عدالت‌محور و فضیلت‌محورند و اتفاقا به همین دلیل است که با روبه موجود مخالفت دارند. چون تصویری که به ایشان ارائه شده تصویری معوج و آشفته است. نمی‌توانید با رانتی قانونی به دختر عضو شورای شهر امتیازی ویژه دهید و همزمان به آن دختر تحصیلکرده و بیکار ایرانی بگویید نسبت به قانون تمکین داشته باشد و حجاب را رعایت کند چراکه او قانون را در فرآیند رانت قهیده و این شمایید که باید تصور او را به هر طریق که حاکم است تغییر دهید. ازجاکنده‌شدگی چه در وجه نقشی و چه در وجه نقشبندگی مخل تصور معنایی شرافتمندانه، عزتمندانه و دیندار از زن است. اگر جمهوری اسلامی نتواند به آن وجه معنایی زنان سرزمینش پناه بدهد او در جایی دیگر مسکن و موطن خود را می‌یابد. نمی‌توان همه دلالت‌ها را به سمت دشمن نشانه رفت و در رویکردی فوق‌گرا و هنجاری توقع داشت با قاعده‌گذاری قانونی همه چیز حل شود. قانونی اگر قرار است نوشته شود، اول از همه خطاب به مسئولان و برای تنبیه آنان باید نوشته می‌شد. متاسفانه مردم بارها شاهد عدم تطابق و شمولیت ارزشی بین آنچه مسئولان می‌گویند و آنچه عمل می‌کنند بوده‌اند و این در شکل‌دهی به فضای معنایی کاملا مؤثر است. هر جا این تطابق بر هم بریزد مر سکولار تقویت می‌شود. در جهان مدرن یک شاسنامه مرسوم هویتی داریم که بیشتر ناظر به توانمندی‌های نسبی و یک شناسنامه کاری که ناظر به توانمندی اکتسابی است. متاسفانه زنان رسمی جمهوری اسلامی عموما با همین شناسنامه اکتسابی مسئولیت گرفتند و این در دست است. از همه مهم‌تر شناسنامه اکتسابی وقتی منجر به کسب هویت اشتغالی نشود صرفا یک ارزش قابل تقدیر می‌ماند و هیچ وجهی برای کنشگری در جهان کنونی ندارد. خانه‌داری تعریف‌شده در جمهوری اسلامی برای زنان چنین است. لذاست که خانه‌داری مساوی با بیکاری برداشت می‌شود و طبعا عموم درخواندن جدید به سمت استقلال مالی خواهند رفت، در چنین فضایی برنامه و ایده؛ ما برای مراقبت و پایداری از کیان خانه چیست؟ چیزی که به زندگی زنان امکان تداوم بدهد ماندگار است، این قاعده زندگی در جهان کنونی است، ایده‌های ما برای تداوم زندگی مبتنی‌بر کدام بنیادهاست و اصلا چیست؟ چگونه می‌توان به خانه‌داری شناسنامه اجتماعی داد چراکه اگر زنان ما شناسنامه اجتماعی نداشته باشند، کلینیک‌های زیبایی مرتب شلوغ و شلوغ‌تر می‌شود زیرا زنان کمبود شناسنامه اجتماعی‌شان را با تقویت رانه زنانه جبران می‌کنند.

عرصه مسئولیت فرد و تعهد اخلاقی او در برابر دولت کجاست؟ تا اینجا که همه مسائل به دولت نسبت داده شد. مناسبات فرد و دولت چه می‌گوید؟ عرصه خانواده خصوصی‌ترین عرصه است که دیگر دولت به آن عرصه در آن سطح دسترسی ندارد.

ساختارهای حکمرانی همیشه الگوی زن رسمی ارائه کردند و فقط گفتند شبیه این باش. هیچ‌وقت از مسئولیت‌های فردی این زن نگفتند. این زن سنتی در کنار این اعتماد به‌نفس و هویتش درگیر هجمه‌هایی شده شده که برای یک زیست استخوان‌دار در جهان کنونی دچار تردید شده است. شما از نسل جوان بعضا می‌شنوید که خجالت می‌کشم چادر بپوشم. اینجاست احساس درد را و شکل گرفته و اصلا مگر مسئولیت فردی در فرآیندی غیر از اجتماع در افراد نهادینه می‌شود؟ اکنون عرصه جدال سه تصور معنایی از زن است؛ زن رسمی، زن حوزه عمومی و زن غربی و جالب اینکه این جدال بر سر ایده قدرتمندی است و قدرت در اینجا کاملا قابل تفسیر است، اینکه این قدرت چه ماهیتی دارد؟ چه غایتی و چگونه حاصل می‌شود و چقدر در خدمت ایده تداوم یک زندگی کیفی است.

نقش حوزه را در این جریانات چگونه می‌بینید؟ چه نسبتی با مسائل زنان جامعه داشته و آیا مشکلی را حل کرده است؟

ساختار زنانه حوزه‌ی ما